

بقلم: آقای دکتر شهریار تقوی

استاد زبان اردو در دانشکاه

## ضرب المثل های زبان اردو

(۳)

گر همین مکتب و همین ملا	قرار در کف آزادگان نگیرد مال
کار طفلان تمام خواهد شد	نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال
گر قبول افتد زهی عز و شرف	قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
گر جان طلبی مضایقه نیست	قول مردان جان دارد
گر زر طلبی سخن در این است	قهر درویش بجان درویش
گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت	کار دنیا کسی تمام نکرد
هزار شمع بکشتند و انجمن باقیست	کار ساز ما بفکر کار ما
گویم مشکل و گرنه گویم مشکل	فکر ما در کار ما آزار ما
لذیذ بود حکایت درازتر گفتم	کار بی مشورت نکو ناید
لیلی را بچشم مجنون باید دید	کند هم جنس با هم جنس پرواز
مارا چه ازین قصه که گم و آمد و خورفت	کیبوتر با کیبوتر باز با باز
مال عرب پیش عرب	کی آمدی و کی پیر شدی
مفت را چه گفت	گر مهی تو ما را کرد گستاخ
مال حرام بود بجای حرام رفت	گر یما ببخشای بر حال ما
دستی از غیب برون آید و کاری بکند	که هستم اسیر کمند هوا
مرگ انبوه جشنی دارد	کوه کندن و کاه بر آوردن
مشکلی نیست که آسان نشود	گاه گاهی باز خوان این قصه پارینه را

مرد باید که هر اسان نشود	گر به کشتن روز اول
مرضی مولا از همه اولی	گر نستانی بستم میرسد
ملك خدا تنك نیست پای مرالنك نیست	گذشت آنچه گذشت
من ز قران معز را برداشتم	گفتار صدق مایه آزار میشود
استخوان پیش سگان انداختم	چون حرف حق بلندشود دار میشود
من آنم که من دانم	گندم اگر بهم نرسد جو غنیمت است
من چه میسرایم و وطنبورۀ من چه میسراید	گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
من خوب می‌شناسم پیران پارسا را	تو در طریق ادب باش و گو گناه منست
من تو شدم تو من شدی من جان شدم تو جان شدی	مادر چه خیالیم و فلک در چه خیال
تا کس نکوید بعد از این من دیگرم تو دیگری	مال مفت دل بیرحم
نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند	ملت ما از همه ملت سواست
نه هر که آئینه سازد سکندری داند	عاشقان را مذهب و مسلك جداست
نیکی کن ای فلان و غنیمت شمار عمر	مرده باد
زان بیشتر که بانك بر آید فلان نماند	مرده بدست زنده
نیم حکیم خطرۀ جان نیم ملاحظه ایمان	مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
نقدرا بنسیه گذاشتن کار خردمندان نیست	ورنه در مجلس زندان خبری نیست که نیست
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست	مشک آنست که خود ببوید نه آنکه
ز رود میخ آهنین بر سنك	عطار گوید
نشستند و گفتند و برخاستند	مطلب سعدی دیگر است
نوبت باینجا رسید	من ترا حاجی بگویم تو مرا حاجی بگو
نوارا تیز تر بزن چو ذوق نغمه کم‌بابی	من نکردم شما حذر بکنید
نه محقق شود نه دانشمند	میان ماه من تاماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است  
 نان که خوردی خانه برو  
 نه که خانه بتو من کردم گرو  
 نزله بر عضو ضعیف  
 نشاط عمر باشد تا به سی سال  
 چو چل آمد فرو ریزد پر و بال  
 نقل کفر کفر نباشد  
 نقل را چه عقل  
 نقل را هم عقل باید  
 هر کسی را بهر کاری ساختند  
 هر ملکی و هر رسمی  
 هر چه گیرند مختصر گیرند  
 هر فرعونی را موسی  
 هر دو عالم قیمت خود گفته ای  
 نرخ بالا کن که ارزانی هنوز  
 هر گلی را رنگ و بوی دیگر است  
 هر کمالی را زوالی  
 هر کاری و هر مردی  
 هر که آمد عمارت نوساخت  
 رفت و منزل بدیگری پرداخت  
 هر چه در دیک است بچمچه می آید  
 هر گز نرسی بکعبه ای اعرابی

چهارپائی برو کتابی چند  
 نه هر زن زنت و نه هر مرد مرد  
 خدا پنج انگشت یکسان نکرد  
 نیکی بر باد گناه لازم  
 نیش کژدم نه از پی کین است  
 مقتضای طبیعتش اینست  
 ولی را ولی میشناسد  
 هر سخن نکته و هر نکته مقامی دارد  
 هر آنکه عقل بیش غم روزگار بیش  
 هر چه بخواهی بگو کین همه دشنام تلخ  
 چون به لبت میرسد شکر و شکر میشود  
 هر چه بادا باد ما کشتی در آب انداختیم  
 هر چه بر بخود میسندی بدیگران میسند  
 هر روز عید نیست که حلوا خورد کسی  
 هر کس که خود کم است کمی راز هیری کند  
 هر که شمشیرزند سکه بنامش خوانند  
 هر بلائی کز آسمان خیزد  
 خانه انوری تلاش کند  
 هر ملک ملک ماست که ملک خدای ماست  
 هر چه از دوست میرسد نیکوست  
 هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق  
 ثبت است بر جریده عالم دوام ما

کین ره که تو میروی بتر کستان است  
 هر رگ من تار گشته حاجت زنا نیست  
 کافر عشقم مسلمانی مرا در کار نیست  
 همت مردان مدد خدا  
 همان آش و همان کاسه  
 هم خدا خواهی وهم دنیای دون  
 این خیال است و محال است و جنون  
 هنوز دهلی دور است

هر عیب که سلطان به پسندد هنر است  
 هر چه بر ماست از ماست  
 هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد  
 هلال عید بر اوج فلک هویدا شد  
 کلید میکده گم گشته بود پیدا شد  
 همین ورق که سیئه گشت مدعا اینجاست  
 هیچ آفت نرسد گوشه تنهایی را  
 هنوز روز اول

هر کسی مصلحت خویش نکو میداند  
 هر پیشه گمان مبر که خالیست  
 شاید که پلنگ خفته باشد  
 یار زنده صحبت باقی  
 يك نشد دو شد  
 يك پیری و صد عیب  
 يك لقمه صباحی بهتر ز مرغ و ماهی  
 يك من علم را ده من عقل می باید  
 يك سر هزار سودا

هر کجا چشمه‌ای بود شیرین  
 مردم و مرغ و مار گرد آیند  
 هر که شك آرد کافر گردد  
 همچو من دیگری نیست  
 یار در خانه و من گرد جهان میگردم  
 یا بان شورا شوری یا باین بی نمکی  
 یادش بخیر  
 يك انار صد بیمار  
 يك انگور صد زنبور

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور  
 کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور  
 یکی را بگیر و دیگری را دعوی کن  
 یکی نقصان مایه و دیگری شماتت همسایه